

ناسیونالیسم ترامپ در چارچوب سنت جکسونی و تأثیر آن بر تنش ایران و امریکا

رئوف رحیمی*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۶/۲۴

چکیده

انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ امریکا رقابت بین استراتژی هژمونی لیبرال هیلاری کلینتون و مخالفت با آن با تکیه بر رویکرد ناسیونالیستی از سوی ترامپ بوده است. بنابراین رویکرد سیاست خارجی ترامپ منافع امریکا را در اولویت قرار داده است. هدف مقاله حاضر پاسخ به این پرسش اصلی با متدولوژی تحلیلی و تبیینی بود که چرا رویکرد اولویت امریکای ترامپ براساس گرایشات درونگرایی سنت جکسونی مورد پذیرش بخشی از مردم امریکا واقع شد؟ و این سؤال فرعی نیز مطرح شد که رویکرد مذکور چه تأثیری بر تنش میان ایران و امریکا داشته است؟ در پاسخ به پرسش اصلی مقاله حاضر این فرضیه براساس رویکرد ناسیونالیستی در امریکا مطرح شد که شهروندان امریکا دهه‌ها در تضاد با رهبران شان بیشتر جهت‌گیری سیاست خارجی واقع‌گرا تا لیبرال داشته‌اند که موجب شد خواستار سیاست خارجی خودم‌محور شوند و بر وجود رئیس‌جمهوری اصرار کنند که منافع امریکا را در اولویت نخست قرار دهد. در پاسخ به پرسش فرعی نیز این فرضیه مطرح شد که ترامپ براساس رویکرد ناسیونالیستی معتقد بود، برجام نتوانست منافع امریکا را تأمین کند؛ در نتیجه با خروج دولت ترامپ از برجام تنش بین ایران و امریکا به دشمنی سابق بازگشت. نتایج تحقیق نشان داد حتی بعد از توافق هسته‌ای نیز، روابط ایران و امریکا زیاد تغییر نکرد. به نظر می‌رسد، در دوره ترامپ نیز روابط بین ایران و امریکا نه مواجهه مستقیم و نه عادی‌سازی روابط، بلکه تداوم تنش سیاسی گذشته خواهد بود، مگر اینکه تحولات غیر قابل پیش‌بینی اتفاق بیفتد.

واژگان کلیدی: ناسیونالیسم ترامپ، سنت جکسونی، تنش، ج.ا.ایران، هژمونی لیبرال



۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بجنورد

* نویسنده مسئول: r.rahimi@ub.ac.ir

هژمونی لیبرال مبتنی بر شماری از اصول مسلم درباره ماهیت سیاست‌های جهانی و نقش امریکا در نظم بین‌الملل فعلی قرار دارد. این باورها در کنار یکدیگر موجب می‌شود که این استراتژی ضروری، مقرون به صرفه و قابل دستیابی به نظر برسد و همچنین مطابق با ارزش‌های اصلی امریکا باشد. بنیاد فکری هژمونی لیبرال خانواده‌ای از تئوری‌های به هم پیوسته در روابط بین‌الملل، یعنی تئوری صلح دموکراتیک، لیبرالیسم اقتصادی و نهاد گرایی لیبرال است. تئوری صلح دموکراتیک ادعا دارد که لیبرال دموکرات‌ها با هم نمی‌جنگند و قویاً تمایل دارند با یکدیگر همکاری کنند. لیبرالیسم اقتصادی نیز استدلال می‌کند که نظم بین‌المللی باز با سطح بالای تجارت و سرمایه‌گذاری، رشد کلی اقتصادی را به حداکثر می‌رساند. بنابراین براساس این تئوری‌ها، هزینه‌های منازعه در چنین نظامی افزایش می‌یابد و احتمال جنگ کاهش پیدا می‌کند؛ زیرا دولت‌ها نمی‌خواهند روابط اقتصادی که رفاه آن‌ها به آن بستگی دارد را به خطر بیندازند. در کنار هم، این تئوری‌ها حاکی از آن است که امریکا می‌تواند با گسترش دموکراسی، ترویج جهانی سازی اقتصاد و ایجاد، گسترش و تقویت نهادهای بین‌المللی دنیای مرفه‌تر و صلح‌آمیزتر را پرورش دهد. در عمل هژمونی لیبرال به معنای حفظ برتری امریکا به ویژه در حوزه نظامی، گسترش حوزه نفوذ امریکا و ترویج هنجارهای لیبرال دموکراسی و حقوق بشر است. اگر چه سه دولت قبل از ترامپ این اهداف را از جهاتی متفاوت دنبال کردند، اما هر یک به این سه هدف کاملاً متعهد بودند. در اصل هژمونی لیبرال در صدد بازآفرینی سیاست جهانی در چهره امریکا و برای منافع امریکا بود. هژمونی لیبرال بر درک تحریف شده از سیاست بین‌الملل استوار بود که باعث شد طرفداران آن در مورد مزایای مورد انتظار از آن مبالغه کنند و مقاومت‌هایی که ایالات متحده امریکا در هنگام تعقیب آن ایجاد می‌کند را دست کم بگیرند. اما تئوری صلح دموکراتیک چیزهای اندکی در مورد چگونگی ارتباط دولت‌های لیبرال با دولت‌های غیر لیبرال گفته است و صرفاً سرنگونی رژیم‌های غیر لیبرال را راه حل صلح همیشگی تلقی نموده است و این یک دستور العمل برای ایجاد مشکل بین کشورهای لیبرال و غیر لیبرال است. سطح بالایی وابستگی اقتصادی نیز جنگ را غیر ممکن نمی‌سازد و در نتیجه



نگرانی دولت‌ها را درباره آنچه ممکن است رقبای قدرتمند انجام دهند تا موازنه قدرت را به هم بزنند، از بین نمی‌برد. نهادهای بین‌الملل نیز می‌توانند همکاری را تسهیل کنند، اما آن‌ها نمی‌توانند دولت‌های قدرتمند را از عمل کردن مطابق خواست خودشان باز دارند و بنابراین نمی‌توانند خطر منازعه را از بین ببرند. از سوی دیگر، اگر چه مهاجران و جمعیت پناهندگان اقلیت‌های نسبتاً کمی را در کشورهای میزبان خود تشکیل می‌دهند، اما اختلافات فرهنگی اجتناب‌ناپذیر، ترس از جابه‌جایی شغل و نگرانی در مورد جرایم و تروریسم باعث مخالفت با مهاجرت و کمک به ظهور جنبش‌های ناسیونالیستی راست‌گرا در سراسر جهان صنعتی از جمله آمریکا شده است. هنگامی که تنش‌ها بین تمایل به حاکمیت ملی و بین‌الملل‌گرایی افزایش یافت این دومی بود که شکست خورد. در نتیجه چشم انداز هژمونی لیبرال به‌طور فزاینده دموکراتیک و به لحاظ اقتصادی باز جهان که بسیاری از نخبگان آمریکایی معتقد بودند با پایان جنگ سرد قابل حصول است، آن‌طور که انتظار می‌رفت تحقق نیافت. مخالفت ترامپ با این استراتژی و تأکید او بر ناسیونالیسم با شعارهای پوپولیستی مورد توجه طرفداران جنبش ناسیونالیستی قرار گرفت. ترامپ رویکرد اولویت آمریکا را براساس گرایشات درون‌گرایی سنت جکسونی مطرح کرد. رویکرد ترامپ در چارچوب سنت جکسونی موجب ظهور مشکلاتی در سطح بین‌المللی شد.

آثار این رویکرد زیاد بوده است؛ مثلاً در مورد ایران موجب شد توافق هسته‌ای که تقریباً موفقیت‌برجسته‌ای برای دولت یازدهم ج.ا.ایران تلقی می‌شد، تبدیل به ناکامی گردد و هزینه‌های زیادی به جامعه ایران تحمیل کند. با توجه به واقعیت‌های مذکور، هدف مقاله حاضر پاسخ به این پرسش اصلی است که چرا رویکرد اولویت آمریکای دونالد ترامپ براساس گرایشات درون‌گرای سنت جکسونی مورد پذیرش بخشی از مردم آمریکا واقع شد؟ و این پرسش فرعی نیز مطرح می‌شود که رویکرد مذکور چه تأثیری بر تنش میان ایران و آمریکا داشته است؟ در پاسخ به سؤال اصلی مقاله حاضر این فرضیه براساس رویکرد ناسیونالیستی آمریکا مطرح می‌شود که بخشی از شهروندان آمریکا دهه‌ها در تضاد کامل با رهبران شان بیشتر جهت‌گیری سیاست خارجی واقع‌گرا تا لیبرال داشته‌اند که موجب شده است خواستار سیاست خارجی خودمحور شوند. آن‌ها

بر وجود رئیس جمهوری اصرار داشتند که منافع امریکا را در اولویت نخست قرار دهد. در پاسخ به سؤال فرعی نیز این فرضیه مطرح می‌شود که ترامپ بر اساس رویکرد ناسیونالیستی معتقد بود، برجام نتوانست منافع امریکا را تأمین کند؛ در نتیجه با خروج دولت ترامپ از برجام تنش بین ایران و امریکا به دشمنی سابق بازگشت. این تحقیق با متدولوژی تحلیلی و تبیینی و با استفاده از کتاب‌ها و مقالات مستخرج از فصلنامه‌ها و منابع اینترنتی در صدد پاسخ به سؤالات مذکور است. مقاله حاضر در دو بخش سازماندهی می‌شود: بخش اول، سنت جکسونی به عنوان چارچوب مفهومی گفتمان سیاسی و سخنرانی افتتاحیه ترامپ؛ تقویت خارجی‌ها به هزینه تضعیف امریکا؛ نقش رهبری ترامپ در بازگردان عظمت امریکا و فراز و نشیب‌های رویکرد ناسیونالیستی ترامپ و بخش دوم مقاله حاضر نیز بازگشت ترامپ به روابط خصمانه با ایران؛ خط سیر متفاوت دولت ترامپ در قبال ج.ا.ایران و مخالفت با استراتژی هژمونی لیبرال در داخل و خارج امریکا در دوره دولت دونالد ترامپ مورد بررسی قرار می‌دهد.

پیشینه تحقیق

در رابطه با موضوع ناسیونالیسم ترامپ در چارچوب سنت جکسونی و تأثیر آن بر تنش ایران و امریکا، آثار کمتری تولید شده‌اند. شاید یکی از دلایل آن جدید بودن موضوع است. عمده آثار مرتبط با موضوع نیز به زبان انگلیسی هستند. به‌تازگی پژوهشگران فارسی زبان نیز دست به قلم شده‌اند. از جمله مقاله‌هایی که مرتبط با موضوع نوشته شده‌اند می‌توان به مقاله‌های زیر اشاره کرد: مقاله امین پرتو در فصلنامه مطالعات راهبردی در سال ۱۳۹۷ با عنوان "راهبرد کلان امریکا در دوره ترامپ؛ درس‌هایی برای ایران" نویسنده معتقد است، ترامپ با خروج از برجام هم با میراث اواما تسویه حساب کرد و هم کوشید ایران را به تنگنا بیافکند. ترامپ و حلقه پیرامونش احیای مهار راهبردی ایران را دستاورد خود می‌دانند. به باورد دولت ترامپ سلب توان ایران از تأثیر گذاری منطقه‌ایی با فشار اقتصادی و تحریک داخلی حاصل می‌شود. بنابراین ترامپ در قبال ایران به دنبال تداوم راهبردی است. مقاله حسین کریمی فرد در فصلنامه سیاست در سال ۱۳۹۶ با عنوان "سیاست تنش زدایی روحانی در قبال امریکا؛ اهداف و منافع"

نویسنده معتقد است، به قدرت رسیدن ترامپ و سیاست‌های خصمانه و تهاجمی او علیه ایران، سیاست تنش‌زدایی روحانی را با چالش اساسی روبرو کرد. وی تصریح می‌کند، دولتمردان جمهوری خواه، کنگره و محافل یهودی خواهان شدت عمل بیشتر در مقابل ایران هستند. از این رو ترامپ با خروج یکجانبه از برجام در صدد فشار بر ایران برای تغییر سیاست‌های منطقه‌ای و دفاعی این کشور است. مقاله زهره پوستین‌چی در فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک در سال ۱۳۹۵ با عنوان «موازنه جدید نقش منطقه‌ای ایران در سیاست راهبردی آمریکا» نویسنده در مقاله مذکور معتقد است، نگرش تیم سیاست خارجی ترامپ ماهیت سیستمیک داشته و بر روند ارتقاء همکاری‌های گذشته آمریکا و اروپا با کشورهای حوزه خلیج فارس در ارتباط با امکان‌پذیری امنیت منطقه‌ای تأکید دارند. به همین دلیل است که زمینه برای شکل‌گیری نشانه‌هایی از امنیت منطقه‌ای دسته‌جمعی در سیاست راهبردی ترامپ برای محدود سازی موقعیت منطقه‌ای ایران مشاهده می‌شود. مقاله رضا سیمبر و سامره فصیحی مقدم لاکانی در فصلنامه پژوهشنامه انقلاب اسلامی در سال ۱۳۹۴ با عنوان «دولت مردان یازدهم و مسئله آمریکا» نویسندگان معتقدند: به دلایلی چون عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی که خواهان وجود تنش میان ایران و آمریکا هستند؛ عدم وجود اراده سیاسی لازم از جانب دولت مردان آمریکا برای ترمیم روابط دو کشور و در نتیجه باور آنان به تأثیر سیاست "چماق و هویج" در قبال ایران و در نهایت عدم اجماع میان نخبگان ایران بر پیگیری مداوم سیاست تنش‌زدایی در عرصه سیاست خارجی، پیش‌بینی می‌شود، روابط دو کشور بهبود نخواهد یافت.

کتاب رابرت جرویس و همکاران، انتشارات دانشگاه کلمبیای آمریکا در سال ۲۰۱۸ با عنوان: **آشفتگی در نظم لیبرال: ریاست جمهوری ترامپ و سیاست بین‌الملل در قرن ۲۱** نویسندگان معتقدند: سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ انحراف قابل توجهی از پیشینیان او نشان نمی‌دهد؛ اگر چه رویکرد او نسبت به ایران کاملاً متفاوت از رویکرد رئیس‌جمهور اوباما است. رویکرد ترامپ در قبال ایران بازگشت به روابطه خصمانه دوجانبه از ابتدای انقلاب ایران تا اکنون است. ترامپ رویکرد جدیدی را در قبال خاورمیانه جستجو می‌کند؛ یعنی درگیری نظامی کمتر و همکاری گسترده‌تر با روسیه در منطقه خاورمیانه. مسئله اصلی در مورد دولت دونالد ترامپ جهت‌گیری استراتژی نیست، بلکه این است

که آیا دولت او از صلاحیت کافی برخوردار است که از مشکلات عمده جلوگیری کند و به اهداف کوتاه مدت امریکا دست یابد؟ و کتاب استفن ام والت، انتشارات دانشگاه کلمبیای امریکا در سال ۲۰۱۸ با عنوان: **مرگ اهداف نیک: گلچین سیاست خارجی امریکا و افول تقوق امریکا**، نویسنده معتقد است: برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) از ابتدا کم و بیش بحث برانگیز بود و دولت او باما مجبور شد مبارزه دشواری را تحمل کند تا پذیرش بدبینانه کنگره را دریافت کند. از نظر نویسنده، شماری از گروه‌ها با بودجه خوب و افراد با نفوذ در داخل امریکا بی وقفه کار کردند تا برجام را از بین ببرند و حتی برخی از طرفداران توافق هسته‌ای، ایران را به عنوان کشور مخالف و خطرناک توصیف کردند که امریکا باید برای مهار آن سخت تلاش کند. نباید فراموش کرد که دولت‌های قبل از ترامپ نیز مجازات‌های سختی به شکل تحریم علیه ایران وضع کردند و از مخالفان منطقه‌ای ایران حمایت کرده بودند و اقدامات مخفیانه علیه ایران انجام داده بودند و هدف تغییر رژیم را از این طریق دنبال کرده بودند. ترامپ صرفاً به سیاست رویارویی بازگشته است که مدت‌ها است سیاست امریکا را در قبال ایران تعریف کرده است. مراجعه به منابع کتابخانه‌ای حاکی از آن است که هیچ منبع کتابخانه‌ای فرصت پرداختن به این موضوع را نیافته و پرداختن به موضوع "ناسیونالیسم ترامپ در چارچوب سنت جکسونی و تأثیر آن بر تنش ایران و امریکا" موجب خواهد شد تا اولاً خلاً علمی موجود در آثار پژوهشی نسبت به "اولویت نخست امریکا" در رویکرد ناسیونالیستی ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ امریکا برطرف شود. ثانیاً تأثیر رویکرد ناسیونالیستی ترامپ بر تنش ایران و امریکا در دوره ترامپ روشن‌تر گردد. مقاله حاضر تلاش دارد مسائل مذکور را در چارچوب سنت جکسونی مورد بررسی قرار دهد.

۱. سنت جکسونی به عنوان چارچوب مفهومی

از نظر مک دوگال و مید شیوه صحیح برای تحلیل ساختاری سیاست خارجی کشور امریکا از طریق شناسایی سنت‌های سیاست خارجی این کشور امکان‌پذیر می‌گردد. در نهایت، سنت‌ها در مفهوم به کار گرفته شده توسط مک دوگال و مید اشاره به توسعه مداوم روایت‌های منسجم در این رابطه دارد که چگونه ایالات متحده می‌تواند و باید با

جهان ارتباط برقرار کند. برای مید موتور حیاتی در ایجاد سنت‌های سیاست خارجی آمریکا مبتنی بر دو عنصر است: ۱- تمجید اصول بنیادی و ایده‌های روشنگرانه دوره انقلاب آمریکا و ۲- شناسایی آگاهانه که تحت هدایت آن انقلاب آمریکا از موجودیت مادی و سیاسی بسیار بهتر نسبت به هر کشور دیگر برخوردار شده است. مک دوگال به طور مشابه استدلال کرده است که تمایل به طبقه‌بندی سیاست خارجی آمریکا بر اساس زنجیره‌های رئالیسم/ ایده آلیسم و یا بین‌الملل‌گرایی/ انزوگرایی اشتباه هستند، زیرا آنچه به عنوان برخورد هگلی در گفتمان ملی بین تز و آنتی‌تیز دیده شده است، در واقع برخورد رقابتی بین سنت‌های ارزش‌های آمریکایی و منافع ملی است (Walter, 1997:135). شاید بیان‌کننده بهتر این گرایش، انتقاد هانس مورگنتا به سیاست خارجی آمریکا است که گرایش به سرمستی، انتزاع‌های اخلاقی، تضاد منافع ملی و اصول اخلاقی دارد (Morgenthau, 1950:833-853).

بنابراین مید و مک دوگال اولین افراد نیستند که اهمیت تلفیق بین ارزش‌های آمریکا و منافع ملی را شناختند. از نظر مید هر نسل آمریکایی برای تعریف منافع و ارزش‌های ملی کشمکش داشته است و برای مرتبط ساختن این دو مفهوم در استراتژی کلی سیاست خارجی، درباره ماهیت این منافع و ارزش‌ها با یکدیگر توافق انجام داده‌اند. از نظر مید، این تلفیق برای موفقیت سیاست خارجی آمریکا ضروری بوده است.

مید استدلال می‌کند، سیاست خارجی آمریکا از زمان انقلاب آمریکا از طریق تکامل چهار سنت سیاست خارجی مشخص و هنوز مکمل تعریف شده است: ۱- سنت همیلتونی یعنی ارتقاء جهان آزاد، ۲- سنت جفرسونی یعنی حفظ نظام دموکراتیک، ۳- سنت جکسونی یعنی ارزش‌های پوپولیستی و قدرت نظامی ۴- سنت ویلسونی یعنی اصول اخلاقی. تمایز اساسی میان چهار سنت سیاست خارجی میان آن‌هایی است که تکامل و حمایت از فضایل جمهوری جستجو می‌کنند یعنی سنت جفرسونی و جکسونی و آن‌هایی که به دنبال بازسازی تصویر جهان هستند، یعنی سنت همیلتونی و ویلسونی. به اصطلاح والتر مک دوگال، این سنت‌ها مرتبط با این بحث تاریخی هستند که آیا ایالات متحده سرزمین موعود است یا دولت جنگجویان؟ کار مید به طور خاص باز کردن فضایی برای در نظر گرفتن سنت‌های سیاست خارجی کمتر‌الای آمریکا مانند سنت



جکسونی است (Remini, 1988: 7-11). این سنت همچنان که در دو بخش زیر نشان داده خواهد شد، ارتباط روشنی با روایت سیاست خارجی دونالد ترامپ در قبال کشورهای مختلف از جمله ج.ا.ایران دارد. شکاف جدی بین دو سنت جفرسونی و جکسونی وجود دارد؛ هر چند هر دو سنت معتقدند، آزادی به عنوان هدف، بهترین دستاورد بوده است. سنت جفرسونی به طور عمیق‌تر به حمایت از آزادی بیان و ممنوعیت تشکیلات مذهبی فدرال اختصاص داده شده است. اما سنت جکسونی حق حمل اسلحه به عنوان دژ آزادی در نظر گرفته است. برای شفاف سازی بیشتر، جفرسونی‌ها به اتحادیه آزادی‌های مدنی پیوستند و جکسونی‌ها به انجمن اسلحه ملی. در انجام این کار هر دو طرف قانع شده‌اند که آن‌ها در مقابل موانع آزادی هستند. سنت جکسونی مبتنی بر آن چیزی است که مید جامعه سیاسی احساسی نامیده است که از طریق اصول پوپولیسم، فردگرایی، افتخار و تشویق تعریف شده است (Mead, 1999/2000: 8). به منظور فهم اهمیت تاثیر سنت جکسونی بر سیاست خارجی دونالد ترامپ، باید هسته اصلی آن شناسایی شود. سنت جکسونی معتقد است که حکومت باید هر چیزی را با قدرتش انجام دهد تا سامان سیاسی، اقتصادی و اخلاقی کل جامعه را ارتقاء دهد. هر ابزاری برای رسیدن به این هدف مجاز است به شرط اینکه احساسات اخلاقی را نقض نکنند یا از آزادی‌هایی که جکسونی‌ها معتقدند ضروری هستند، تجاوز نکنند. سیاست خارجی جکسونی خواستار قدرت نظامی است و بنابراین از پایه‌های اخلاقی سنت ویلسونی یا جستجوی جهان آزاد سنت همیلتونی مشتق نمی‌شود. در عوض در لحظه نخست توسط احساسات تحریک می‌شود تا از اعضای جامعه در مقابل تهدیدات حمایت کند. از این نگرش شماری معانی مهم برای سیاست خارجی امریکا جریان می‌یابد.

اولین نگرانی آستانه سنت جکسونی برای عمل مخصوصاً برای استفاده از قدرت نظامی است. جکسونی‌ها مخالف مداخله امریکا در بوسنی بودند به خاطر اینکه این مسئله تهدید محدودی برای منافع امنیتی امریکا ایجاد کرده بود. اما فشار برای مداخله نظامی امریکا علیه تهاجم صدام به کویت پذیرفتند، چنانکه حرکت دیکتاتور عراق به عنوان تهدید برای عرضه جهانی نفت درک شده بود و بنابراین یک تهدید بالقوه برای

سامان اقتصادی امریکای جکسونی بود. یک منطق مشابه در تغییر موقعیت‌های جکسونی، تمایلات تهیه مقدمات مداخله آمریکا در دو جنگ جهانی است. اینجا بی‌رحمی‌های انجام شده توسط قدرت‌های اصلی یعنی نازی‌ها و نیروهای نظامی ژاپنی نبود، بلکه غرق شدن کشتی امریکایی و حمله به پرل هاربور آمریکا بود که احساسات جکسونی را دوباره به سوی رئیس جمهور ویلسون در جنگ جهانی اول و رئیس جمهور فرانکلین روزولت در جنگ جهانی دوم به کار انداخت (Smith, 2008:527). جکسونی‌ها با فهم مک آرتور موافق هستند که پیروزی در جنگ باید کامل باشد و با تسلیم بی قید و شرط نیروهای دشمن همراه باشد. شکست این هدف در جنگ‌ها و منازعات آمریکا در سطح بین‌الملل دیده شده است. در نتیجه احساسات جکسونی بر علیه شماری از رؤسایان جمهور آمریکا در قرن ۲۱ برگشته است: تلاش ترومن برای دست یابی به جنگ محدود در کره، انتخاب مجدد او را در سال ۱۹۵۲ از بین برد. به طور مشابه ناتوانی جانسون برای تسلیم بی قید و شرط ویتنام، با هزینه ریاست جمهوری در سال ۱۹۶۸ تمام شد. ناتوانی جیمی کارتر برای حل بحران گروگان‌گیری ایران با پیروزی مشخص، هر نوع امید که او در انتخابات ۱۹۸۰ پیروز می‌شود را نابود کرد و عدم اصرار جرج بوش پدر بر تسلیم بی قید و شرط عراق ممکن است به شکست او در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۲ کمک کرده باشد (Mead, 1999/2000: 24).

مفهوم چهارم ناشی از تحت کنترل درآوردن احساسات جکسونی در حمایت از مداخله یا جنگ است. برای مثال به کشمکش ریچارد نیکسون برای خارج ساختن ایالات متحده از جنگ ویتنام اشاره می‌شود. نیکسون و مشاور امنیت ملی و سپس وزیر خارجه او، هنری کیسنجر، در تلاش برای تعدیل دیدگاه جکسونی وقت زیادی را در دفتر کارشان صرف می‌کردند؛ زیرا تلاش داشتند آمریکا از ویتنام عقب نشینی کند، بدون اینکه اعتبارش را در مقابل دشمنان، متحدان و عموم مردم آمریکا از دست دهد (Scanlon, 2009:255-276). مسلماً تصادفی نبود که نیکسون و کیسنجر استراتژی عقب نشینی‌شان از ویتنام را با عنوان صلح با افتخار بیان کردند. علاوه بر این یکبار دیگر مخالفان دولت آمریکا را به عنوان کشور دشمن تعریف می‌کنند. برای مثال چین از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۲ و جمهوری اسلامی ایران را از سال ۱۹۷۹ تا اکنون، کشور دشمن



می‌دانند. کم و بیش برای دیدگاه جکسونی دشوار است که متمایل به حمایت از تلاش‌های عادی سازی روابط آمریکا با کشورهای خارجی شود. برای مثال جکسونی‌ها با مذاکره توافق هسته‌ای دولت اوباما با ایران و یا عادی سازی روابط با کوبا، مخالف بودند. به این دلیل بود که ترامپ از ابتدا با توافق هسته‌ای با ایران مخالفت کرد و سرانجام از آن خارج شد. سرانجام نظریه جکسونی در غیاب تهدیدات مستقیم برای امنیت آمریکا احتمال دارد از محافظه کاری حمایت کند (Commission on Presidential Debates, 2000: 2-7). بنابراین برای موارد یا بحران‌های خاص که در آن آمریکا مداخله (نظامی) می‌کند، فرض شده که حمایت دیدگاه جکسونی را به دست می‌آورد. اما مورد یا بحران باید به عنوان تهدید مستقیم برای منافع حیاتی آمریکا دیده شود. سنت جکسونی می‌خواهد کشورش قدرتمند باشد و دستاورد نظامی زیاد داشته باشد تا از منافع ملی آمریکا حمایت کند (Cohen and etal, 2016: 1-3). برای درک رویکرد جکسونی ترامپ باید گفتمان سیاسی او در چارچوب سنت جکسونی شناخته شود. از این رو، در اینجا به گفتمان سیاسی به طور عام و گفتمان سیاسی ترامپ به طور خاص پرداخته می‌شود.

۱-۱. گفتمان سیاسی به طور عام و گفتمان سیاسی ترامپ به طور خاص

زبان از زمان بسیار قدیم استفاده شده تا ایده‌ها و اعمال را به دیگر افراد انتقال دهد. اگر چه هم اکنون مشخص شده است که خود زبان به فرهنگ کمک می‌کند و به طور جدا ناشدنی به آنچه فرهنگ نامیده می‌شود پیوند دارد، اما تا دهه ۱۹۶۰ این مسئله آشکار نشده بود. مطالعات مختلف انجام شده است تا نشان دهند که استفاده از ارزش‌های رمز گذاری شده و تقویت ساختار قدرت در جامعه چگونه است (Kerswill 2001: 8). وقتی که سخنرانی ریاست جمهوری تحلیل می‌شود. برای اولین بار گفتمان سیاستمداران در حوزه سیاسی مشخص می‌شود. وان دیجک (۱۹۹۷) یکی از محققان برجسته در این زمینه گفتمان را زمانی گفتمان سیاسی نامید که نقش کارکردی مستقیم - به عنوان یک شکل از عمل سیاسی - در فرایند سیاسی دارد. علاوه بر این، گفتمان سیاسی در حوادث ارتباطی مانند جلسات کابینه، جلسات پارلمان، مبارزات انتخاباتی، تجمعات و مصاحبه با رسانه‌ها، فعالیت‌های بوروکراتیک، تظاهرات اعتراض آمیز و مانند آن‌ها زمینه مند

می‌شود (Van Dijk 1997:14-16). گفتمان سیاسی وقتی ایجاد می‌شود که بازیگر سیاسی در فضای سیاسی تلاش دارد از طریق متقاعد سازی و ترغیب، عمل اجتماعی را برانگیزد یا بر آن تأثیر بگذارد. گفتمان سیاسی ارتباط ویژه‌ای با بازتولید قدرت، سوءاستفاده از قدرت یا تسلط بر قدرت دارد (Van Dijk 1997: 11). تحلیل گفتمان سیاسی به طور انتقادی ممکن است به آشکارسازی ایدئولوژی‌های اساسی درباره اینکه چگونه قدرت سیاسی ساختار بندی شده است، بینجامد.

گفتمان، ارزش‌های ایدئولوژیکی را منعکس می‌کند که توسط گروه‌هایی حفظ شده که آن را ایجاد کرده‌اند. در آمریکا این گروه‌ها اغلب در دو حزب عمده جمهوری خواه و دموکرات قرار گرفته‌اند. یک شیوه معمول در گفتمان سیاسی این است که دو قطب در گروه و خارج از گروه یا ما در مقابل دیگران معین می‌گردد (van Dijk 2006: 248-249). این تقسیم اجتماعی در تمام سیاست‌ها برجسته است و معمولاً در ضمیرهایی مانند ما و آن‌ها یا ضمیر ملکی مانند کشورمان یا مردم شان رمزگذاری شده است. گفتمان سیاسی ایدئولوژیکی به طور کلی با خود ارائه مثبت و دیگر ارائه منفی سازماندهی شده است (Van Dijk 2006: 126). برای نمونه ترامپ با دلیل سفسطه آمیز در توصیف تصدی هیلاری کلینتون به عنوان وزیر امور خارجه، اقدامات او را در این دوره زیر سؤال برد. بنابراین گفتمان سیاسی ترامپ از طریق دوگانگی ما در مقابل دیگران ساخته شده است. استراتژی که در سخنرانی‌های سیاسی ترامپ به کار رفته از طریق دیدگاه به طور خاص متعصبانه از واقعیت مطرح شده است (Mason & Platt 2006: 154) سخنرانی افتتاحیه دونالد ترامپ نخستین سخنرانی او به عنوان رئیس جمهور است. تحلیل این سخنرانی به عنوان نمونه در مقاله حاضر انجام می‌شود تا گفتمان سیاسی ترامپ در چارچوب سنت جکسونی روشن‌تر شود. در آن سخنرانی افتتاحیه دو موضوع، برداشت او را از آمریکا نشان می‌دهد: اولاً اینکه آمریکا ضعیف است و ثانیاً خارجی‌ها قوی هستند. این دو موضوع پیام‌های عمده از لفاظی سیاسی او یعنی بازگرداندن عظمت آمریکا و نخست آمریکا یا اولویت امریکاست را مشخص می‌سازد. از طریق این پیام‌ها بود که ترامپ همه بازیگران اجتماعی را به عنوان ما یا دیگران برحسب قدرت و ضعف مطرح کرد. از طریق این دوگانگی، ترامپ آمریکا را به-



عنوان ما، ضعیف خواند و خودش را به عنوان ما قوی خواند و هیأت حاکمه امریکا را به عنوان دیگران، ضعیف و هیأت حاکمه کشورهای خارجی (دیگران) را قوی فرض می‌کند. این معرفی به ترامپ امکان می‌دهد که از دیگران مشروعیت‌زدایی کند و به خودش از طریق دسته‌بندی‌هایی که در سخنرانی‌هایش ایجاد کرد، مشروعیت دهد. تضعیف امریکا از نظر ترامپ ناشی از دیگران، یعنی هیأت حاکمه داخلی و خارجی‌هاست. به طور خاص‌تر ترامپ هیأت حاکمه را به عنوان عامل واگذار کننده دارایی‌هایی مانند شغل (مثلاً به چین، پول (مثلاً به ایران، پرداخت اصل و سود بدهی ایران نزد امریکا در دوره شاه توسط اوپاما) و مرز (مثلاً به مکزیک) معرفی می‌کند که امریکا را ضعیف می‌گرداند. ترامپ از این ویژگی‌ها استفاده می‌کند تا نشان دهد که امریکا به عظمت گذشته بر می‌گردد، اگر مردم امریکا با ترامپ قدرتمند متحد شوند. اما رسیدن وی به کاخ سفید به سادگی صورت نگرفت. در سال ۲۰۱۶ تعداد قابل توجهی از سیاستمداران جمهوری خواه از تأیید نامزدی دونالد ترامپ برای ریاست جمهوری خودداری کردند و تعداد معدودی از آن‌ها از جمله کالین پاول، هیلاری کلینتون را تأیید کردند. دونالد ترامپ حمایت بوش پدر و پسر را نیز به دست نیاورد. او در سراسر مبارزه انتخاباتی از کلینتون عقب بود و در سه مناظره تلویزیونی خیلی ضعیف عمل کرد و به سختی مورد تأیید روزنامه‌های مهم امریکا قرار گرفت. روزهای قبل از انتخابات نظر سنجی‌ها شانس پیروزی ترامپ را ضعیف ارزیابی می‌کردند و احتمال پیروزی هیلاری کلینتون را ۷۰ درصد تخمین می‌زدند (Walt, 2018: 17-18).

به ندرت کسی انتظار داشت که ترامپ در انتخابات مقدماتی جمهوری خواهان خوب عمل کند. صاحب نظران بارها به مردم اطمینان دادند که موفقیت‌های اولیه او نمی‌تواند پایدار باشد. اما دونالد ترامپ با وجود مخالفت شدید رهبران ارشد حزب جمهوری خواه، توانست رقبای جمهوری خواه خود را کنار بگذارد و نامزدی حزب مذکور را به دست آورد. دونالد ترامپ با هنجارهای مقرر فعالیت‌های سیاسی امریکا مخالفت کرد و از انتشار اظهارنامه مالیاتی خود امتناع ورزید. دموکرات‌های برجسته به دلایل آشکار حزب گرایانه با دونالد ترامپ مخالف کردند. پروفیسور الیوت کوهن نامه سرگشاده‌ای تنظیم کرد و آن را به امضای ۲۲ نفر از مقامات سابق امنیت ملی امریکا رساند. وی در

این نامه نظریه‌های دونالد ترامپ در مورد سیاست خارجی محکوم و ترامپ را برای پست ریاست جمهوری نامناسب توصیف کرده بود. چند ماه بعد پنجاه کارشناس ارشد سیاست خارجی حزب جمهوری خواه از جمله مایکل هایدن رئیس سابق آژانس امنیت ملی، ترامپ را فاقد شرایط رهبری تلقی می‌کنند و هشدار می‌دهند او بی‌پروا ترین رئیس جمهور در تاریخ آمریکا خواهد شد (Walt, 2018: 18-19). جدا از ارزیابی ترامپ به عنوان شخص نامناسب برای ریاست جمهوری آمریکا، در میان چیزهای دیگر پیروزی ترامپ نارضایتی عمومی از سیاست خارجی سه رئیس جمهور سابق آمریکا (بیل کلینتون، بوش پسر و اوباما) را نشان می‌دهد (Walt, 2018: 132-133). با وجود این، سیاست خارجی بزرگترین مسئله در مبارزات انتخاباتی ۲۰۱۶ آمریکا نبود؛ مسائل مربوط به نژاد، طبقه و هویت تعداد قابل توجهی از رأی دهندگان آمریکا را به سوی ترامپ سوق داد. دشمنی طولانی مدت با اولین رئیس جمهور سیاه پوست نیز به کمک ترامپ آمد. هیلاری کلینتون شهرت خود را خدشه‌دار کرده بود. علاوه بر این آشنایی خسته کننده بیش از دو دهه شهروندان آمریکا با هیلاری کلینتون به نفع ترامپ تمام شد. کشش رسانه‌ای ترامپ نیز در پیروزی او مؤثر بود و او ثابت کرد بازاریاب خیلی مؤثرتر رسانه‌های جمعی نسبت به رقبایش هست. بنابراین اشتباه می‌باشد اگر صرفاً سیاست خارجی را ریشه اصلی پیروزی ترامپ در سال ۲۰۱۶ تلقی کنیم (Walt, 2018: 134-136). موضوع مداوم پیام‌های ترامپ مخالفت او با جهانی شدن و بین‌المللی‌گرایی در همه اشکالش بود. او ادعا می‌کرد واشنگتن مذاکرات توافق تجاری بدی با دیگر دولت‌ها برای دهه‌ها داشته است. به گفته ترامپ این آهنگ دروغین بین‌المللی‌گرایی به هزینه مشاغل خوب برای میلیون‌ها آمریکایی تمام شده است و اقتصاد آمریکا را بسیار ضعیف کرده است. از نظر ترامپ بین‌المللی‌گرایی سیاست‌های مهاجرتی بی معنی را تشویق کرده است و هویت آمریکا را تهدید کرده است و به جنایتکاران خطرناک و افراط‌گرایان خشونت طلب اجازه داد وارد سرزمین آمریکا شوند. ترامپ وعده داد در صورتی که انتخاب شود، توافقات تجاری بد را پاره می‌کند، در مرز آمریکا و مکزیک دیوار می‌کشد، مانع از آمدن افراط‌گرایان به آمریکا می‌شود و مشاغل از دست رفته در جریان بین‌المللی‌گرایی، به آمریکا بر می‌گرداند و آمریکا را دوباره بزرگ می‌گرداند. ترامپ بارها از عملکرد هیلاری

کلیتتون به عنوان وزیر امور خارجه انتقاد کرد و اشاره کرد هیلاری کلیتتون به عنوان سناتور از تهاجم امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ حمایت کرده است و خواستار مداخله عمیق امریکا در جنگ داخلی سوریه بوده است. هیلاری کلیتتون سزاوار همه سخنان طعنه آمیز ترامپ نبود، اما او نمی توانست با حملات ترامپ مواجه شود به این دلیل ساده که هیچ دستاوردی وجود نداشت (Walt, 2018: 21-22).

۱-۲. تقویت خارجی ها به هزینه تضعیف امریکا

ترامپ معتقد بود، مشکلاتی که - به عنوان یک ملت - روبرو شدند، نتیجه اتحاد هیأت حاکمه و خارجی ها در دزدی از امریکا و تضعیف این کشور برای منافع شخصی شان بوده است. در این مثال ورشکستگی اخلاقی هیأت دولت از طریق همبستگی خوشبختی های شان با بدبختی های مردم امریکا برجسته شده است. ترامپ هیأت دولت را در اصطلاحات مختلف مانند خارج از دسترس، خود محور و دور از زندگی روزمره مردم معرفی کرد. این ویژگی ها به طور ضمنی به خودکامگی، فساد و حرص و آز هیأت دولت اشاره دارد. در مجموع ترامپ برای ویژگی خودکامگی، هیأت دولت را معرفی می کند. ترامپ همچنین به همدستی هیأت دولت در بهتر شدن وضع کشورهای خارجی اشاره می کند. ترامپ با این بیانات احساسات طرفداران خود را برانگیخت. ترامپ بیان داشت، کشور شان در بحران جدی است؛ امریکا پایه پرش برای مشکلات هر کشور دیگر شده است؛ امریکا بیست و ششم در جهان در زمینه آموزش است؛ امریکا به خاطر زیرساخت هایش، فرودگاه هایش، جاده هایش و همه چیزش به کشور جهان سوم تبدیل شده است. امریکا در وضعیت حباب اقتصادی قرار دارد و رؤیای امریکایی مرده است. در این فرایندها امریکا دارای مشکلات جدی مثل یک کشور جهان سوم، بیست و ششم در جهان، بی روح و پایه پرش برای مشکلات هر کشور دیگر تعریف شده است. اصطلاحاتی که امریکا را در یک وضعیت بحرانی قرار داده است. ضمیر ما نیز برای توصیف آنچه آن ها دارند و آنچه ندارند، استفاده شده است. برای مثال ترامپ بیان داشت، ما پیروزی دیگر نداریم؛ کشورمان پتانسیل عظیمی دارد؛ ما مردم فوق العاده ای داریم؛ ما مردمی داریم که شاغل نیستند؛ ما مردمی داریم که هیچ

انگیزه‌ای برای کار ندارند؛ ما بدهی ۱۸ تریلیون دلار داریم؛ ما چیزی جز مشکلات به دست نیاوردیم؛ ما یک ارتش داریم که نیاز به تجهیزات در همه جا دارد و ما تسلیحات هسته‌ای داریم که کهنه شده است. این خطوط نمونه‌هایی از فرایند ارتباطی تملک‌گرایی ارائه می‌کند. در این خطوط ما غالباً به عنوان داربودن چیزهای منفی مانند مشکلات و بدهی توصیف شده است. ترامپ تصریح کرد، پول و مشاغل شان توسط دیگران تصرف شده است؛ چنین مشاغل آن‌ها را دارد؛ مکزیک مشاغل آن‌ها را دارد؛ همه این‌ها مشاغل آن‌ها را دارند. این مثال‌ها نمونه‌ای از گفتمان ایدئولوژی در گروه یا خارج از گروه ارائه می‌کند که به موجب آن خارجی‌ها از طریق اعمال منفی شان نشان داده شده‌اند (Van Dijk 2006: 125-126). بخش‌های دیگر این سخنرانی بینش ترامپ نسبت به امور سیاستمداران را نشان می‌دهد. این توصیفات مشخص می‌سازد که هیأت دولت در راستای منافع مردمی که نماینده‌شان هستند، عمل نمی‌کنند. ترامپ با نشان دادن ضعف هیأت دولت تلاش می‌کند نقش رهبری خود را در بازگرداندن عظمت امریکا برجسته کند.

۱-۳. نقش رهبری ترامپ در بازگرداندن عظمت امریکا

موضوع نهایی که در سخنرانی افتتاحیه ترامپ برجسته شده این است که ترامپ قدرتمند شایسته رهبری است. یکی از این شیوه‌ها که ترامپ توانایی خود را برای رهبری نشان داده، از طریق معرفی خودش به عنوان ضبط‌کننده فرایندهای ذهنی شناختی بوده است. دونالد ترامپ تصریح می‌کند، او فکر نمی‌کند آن اتفاق بیفتد؛ او فکر می‌کند مردم خوب هستند؛ او فکر می‌کند رهبر عالی برای کشور خواهد شد؛ فکر می‌کند روحیه عالی دارد؛ فکر می‌کند رهبر عالی می‌شود؛ او باهوش‌ترین مذاکره‌کنندگان در جهان را می‌شناسد؛ او افراد خوب را می‌شناسد؛ او افراد بد را می‌شناسد؛ او افرادی که مبالغه می‌کنند می‌شناسد. اختصاص این نقش‌های اعطا شده به ترامپ وضعیتی است که به دیگر بازیگران اجتماعی داده نشده، زیرا در اینجا به ترامپ اجازه داده شده به حوادث با شیوه منطقی و شناختی واکنش نشان دهد (Van Leeuwen 2008: 5). سطرهای زیر همه فرایندهای ذهنی شناختی منفی را نشان می‌دهد که مرتبط با



ترامپ نیستند. ترامپ اشاره می‌کند، بازیگران سیاسی دیگر نمی‌دانند چه اتفاقی افتاده است و چگونه از کارت‌های شان استفاده کنند؛ حتی نمی‌دانند کارت‌هایی دارند، زیرا رهبران‌شان بازی را نمی‌فهمند؛ دولت اگر کاری کند نمی‌داند؛ جمهوری خواهان نمی‌دانند، اما ترامپ می‌داند چگونه عمل کند؛ بوش نمی‌دانست به سؤالات پاسخ دهد و نامزدهای جمهوری خواه نمی‌دانند شرایط مساعد نیست. در سطرهای بالا هیأت دولت از طریق فرایند ذهنی شناختی منفی معرفی شده، در حالی که خارجی‌ها بدون معرفی باقی ماندند. این فرایندها به این بازیگران اجتماعی مرتبط شده و تقریباً به طور کامل به‌عنوان "نمی‌دانند" با یک استثناء "نمی‌فهمند" کدگذاری شده است.

ترامپ فقدان رهبر قدرتمند را برجسته می‌کند که تنها او می‌تواند جای خالی آن را پر کند. او به طور منظم خودش را به عنوان نماینده فرایندهای مادی خلاق نشان می‌دهد (Halliday & Matthiesson 2004: 185-186). ترامپ با بیان اینکه او با سه سیاستمدار هفته بعد جلسه دارد و در کل زندگی‌اش با سیاستمداران تعامل داشته، آشنایی خود را به امور سیاسی به مخاطبان اعلام می‌کند. تحلیل سخنانی‌های اعلامی ترامپ الگوهای مختلف مرتبط با ساخت ترامپ از واقعیت و ارائه آن برای مخاطبان را آشکار می‌سازد. او تقسیم ایدئولوژی در گروه و خارج از گروه را آشکار می‌سازد. جایی که ما و ترامپ در گروه و هیأت دولت و خارجی‌ها نیز خارج از گروه هستند. در میان خارج از گروه نیز پویایی وجود دارد که هیأت دولت را با خارجی‌ها مقایسه می‌کند. هیأت دولت به عنوان احمق و ضعیف، در حالی که خارجی‌ها به عنوان قوی و شرور به تصویر کشیده شده‌اند. علاوه بر این، خارجی‌ها به عنوان کسانی نشان داده شده‌اند که آمریکا را طعمه خود کرده‌اند و امتیازاتی به خاطر بی‌عرضگی هیأت دولت از آن گرفته‌اند. از طریق خارج از گروه، ترامپ هیأت دولت را به‌عنوان یکی از آن‌ها در آمریکا معرفی کرد؛ یعنی کسانی که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند به منافع آمریکا خدمت کنند (Trump, 2015: 37).

۴-۱. فراز و نشیب‌های رویکرد ناسیونالیستی ترامپ

از زمان شروع دوره ریاست جمهوری ترامپ ارزیابی‌های متناقض وجود داشته است که آیا ترامپ به وعده‌های دوره مبارزات انتخاباتی خود عمل می‌کند؟ فیلیپ بومپ برای مثال بیان کرده است که مسئله ریاست جمهوری ترامپ تا اکنون شورشی بوده که در مبارزه انتخاباتی خود به راه انداخت و به سرعت به دکترین جمهوری خواهان بعد از شروع به کار ترامپ تبدیل شد. (Bump, 2017: 1-3) دیوید گراهام به طور مشابه بیان کرده است که به اعتقاد او، ترامپ وعده‌های خود را تکمیل کرده است و تنی چند از این وعده‌ها کمتر دیده شده یا اصلاً عمل نشده است. بخش‌های بزرگتر از وعده‌های ترامپ نیز در حال پیشرفت هستند و هنوز زود است قضاوت کرد (Graham, 2017: 1-2). برای بعضی‌ها، این سیاست خارجی ترامپ است که به طور خاص نسبت به مواضع مبارزات انتخاباتی‌اش بیشترین تغییر داشته است. اتخاذ رویکرد گرمتر در قبال ژاپن و دیگر متحدان آمریکا و رویکرد کمتر تهاجمی در قبال چین نسبت به آنچه در دوره مبارزه انتخاباتی انجام داد، بیانگر این تغییر است (Barney, 2017: 2). بعضی‌ها نیز مشاهده کرده‌اند که ترامپ گزافه‌گویی دوره مبارزه انتخاباتی را ترک کرده است و آن را با دستورالعمل سیاسی جایگزین کرده است. متیو کرونیگ بیان کرده است که دولت ترامپ لفاظی مبارزه انتخاباتی را ترک کرده است و سیاست خارجی را پذیرفته است که در بیشتر بخش‌ها مناسب چالش‌های پیش رو می‌باشد. ترامپ به عنوان رئیس جمهور فرصت طلایی داشت تا سیاست خارجی آمریکا را بر پایه سنت جکسونی شکل دهد؛ زیرا از قبل شکاف مداوم بین دیدگاه‌های جامعه سیاست خارجی آمریکا و عموم مردم وجود داشت. ترامپ قول داد سیاست خارجی را پالایش کند. از این رو ریاست جمهوری ترامپ با یکسری حرکت‌های نامتعارف شروع شد که موجب شک و تردید در مورد تشکیلات سیاست خارجی شد؛ اما به تدریج عناصر سنتی و کلیدی سیاست خارجی آمریکا، ترامپ را مهار کردند و فرصت برای تغییر مثبت در استراتژی هژمونی لیبرال از دست رفت. بعد از آغاز به کار ترامپ بسیاری از سیاست‌هایی که ترامپ به

1. Philip Bump
2. David Graham
3. Matthew Kroenig



ارث برده بود، هنوز هم در جای خود باقی مانده‌اند و در جنگ میان ترامپ و سنت، سنت در بیشتر نبردها پیروز شده است (Walt, 2018:132-133). این بدان معنا نیست که ترامپ هیچ تأثیری نداشته است. رؤسای جمهور آمریکا از آزادی عمل قابل توجهی در اجرای سیاست خارجی برخوردارند. این قدرت‌ها به ترامپ اجازه داد تا تأثیر مهم بر سیاست خارجی آمریکا و وضعیت این کشور در چارچوب سنت جکسونی داشته باشد. اما کاپیتان کشتی دولت فاقد صلاحیت رهبری، نقشه درست، همکاران توانا و یا تصمیمات مشخص است.

رفتار متغیر، مجادله‌آمیز، افراط‌گرایانه و قطعاً خارج از شأن ریاست جمهوری ترامپ، متحدان آمریکا را نگران کرده و فرصت‌هایی را برای رقبای آمریکا فراهم کرده است. ترامپ به جای اقدام خوب طراحی شده و هماهنگ به دور از استراتژی هژمونی لیبرال و نزدیک به استراتژی معقول‌تر، موقعیت‌های مؤثر دوره پیروزی در انتخابات را بدون منفعت آشکار ترک کرده است و این شک و تردید ایجاد کرده است که آیا آمریکا می‌تواند بر او تکیه کند تا سیاست خارجی موفقیت‌آمیز را پیش ببرد یا خیر؟ به نظر می‌رسد ترامپ به جای اینکه آمریکا را به عظمت گذشته برساند، روند افول خود را تسریع بخشیده است. ترامپ به عنوان رئیس جمهور به درآغوش گرفتن اشکال هژمونی لیبرال، اتکای بیش از حد به نیروی نظامی، بی‌علاقگی به دیپلماسی و گرایش یکجانبه‌گرایی در آمریکا پایان داد، اما پشت کردن به آرمان‌های مثبت از سوی او مانند حمایت از حقوق بشر، اقتصاد جهانی باز و مبتنی بر قانون با سبک مدیریت هرج و مرج گونه و تصمیم‌گیری ضربه‌ای موجب فرسایش پایدار موقعیت جهانی آمریکا شده است. به طور کلی رویکرد اولیه ترامپ به سیاست خارجی یک جهان‌بینی کاملاً ناسیونالیستی و با جمع‌جبری صفر بود که آمریکا باید در همه جا منافع خود را دنبال کند. به نظر می‌رسد ورود ترامپ به عرصه سیاسی وقفه‌ای در اجماع دو حزب آمریکا در مورد هژمونی لیبرال ایجاد کرد و آمریکا دیگر از قدرت خود برای گسترش دموکراسی و یا ارتقاء ارزش‌های لیبرال استفاده نمی‌کند. اما این تحولات و نادیده گرفتن هنجارها و انتظارات سنتی از سوی ترامپ مسیر سیاست خارجی را تغییر نداد. مثلاً ترامپ در طول مبارزات انتخاباتی ناتو را سازمان منسوخ شده توصیف کرد، اما در آوریل ۲۰۱۷ موضع خود را

تغییر داد و گفت این موضوع دیگر مطرح نیست؛ زیرا متحدین آمریکا تغییر کرده‌اند. علاوه بر این مایک پنس معاون ترامپ، تیلرسون وزیر خارجه سابق ترامپ و جیمز ماتیس وزیر دفاع سابق ترامپ در نیمه اول سال ۲۰۱۷ جداگانه برای اطمینان به متحدان آمریکا به اروپا سفر کردند (Walt, 2018: 137-138). سیاست ترامپ در مورد خاورمیانه نیز تغییر نکرد. ترامپ اندکی بعد از به قدرت رسیدن با رهبران مصر، اسرائیل، اردن و عربستان دیدار کرد و مجدداً حمایت آمریکا را برای هریک از این متحدین دیرینه تأیید کرد. او انتقادات تند به اسلام و عربستان را رها کرد و خواستار جبهه متحد عربی بر علیه رادیکالیسم، تروریسم و ایران شد.

۲. بازگشت دولت ترامپ به روابط خصمانه با ایران

با شروع ریاست جمهوری ترامپ، روابط ایران و آمریکا به سرعت به روابط خصمانه و تقابل بازگشت. از نظر ترامپ، ایالات متحده و شورای امنیت سازمان ملل متحد طی سال‌های متمادی به دنبال جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای با طیف گسترده‌ای از تحریم‌های اقتصادی شدید بودند. اما دولت او با این تحریم‌ها را به خاطر توافق بحث برانگیز ۲۰۱۵ هسته‌ای با ایران برداشت؛ درست قبل از اینکه نظام سیاسی ایران سقوط کند. بنابراین آمریکا به مذاکراتی با ایران نیاز دارد که منافع آمریکا را تأمین کند. این سخنان ترامپ، تمایلات جکسونی او را آشکار می‌سازد. در طول مبارزه انتخاباتی او توافق هسته‌ای را به‌عنوان بدترین توافق که تا به حال انجام شده، محکوم کرد و قول داد به محض اینکه به قدرت برسد آن را پاره کند. ترامپ به عنوان رئیس جمهور نیز ایده خود را در مورد توافق هسته‌ای با ایران به عنوان بدترین توافق در جاهای مختلف از جمله در کاخ سفید در دیدار با نتانیاهو تکرار کرد و در مجمع عمومی سازمان ملل نیز توافق هسته‌ای با ایران را مایه شرمساری آمریکا تلقی کرد (Full text: Trump's 2017 U.N. speech transcript, 2017: 2-8).

از نظر ترامپ توافق هسته‌ای ایران را به خط زندگی سیاسی و اقتصادی انداخت، آسودگی مورد نیاز در مقابل فشارهای شدید داخلی که قطعنامه‌ها ایجاد کرده بودند، فراهم ساخت و در عوض تأخیر صرفاً کوتاه مدت و موقت در مسیر ایران برای دستیابی

به سلاح هسته‌ای، جامعه بین‌المللی بازرسی‌های ضعیفی را به دست آورد و ایران در این مدت بر خلاف روح برجام عمل کرده است. بنابراین از نظر ترامپ به خاطر افزایش تهدیدات موجود از سوی ایران و پس از مشورت‌های گسترده با متحدان امریکا، استراتژی جدیدی را برای مقابله با اقدامات ایران اتخاذ کرده است. نخست، آن‌ها با متحدان خود کار می‌کنند تا با فعالیت‌های منطقه‌ای ایران و حمایت آن از گروه‌های آزادی بخش مقابله کنند. دوم، قطعنامه‌های جدید وضع می‌کنند تا مانع تأمین مالی گروه‌های آزادی بخش شوند. سوم، تکثیر تسلیحات و موشک‌های ایران که به زعم آن‌ها همسایگانش، تجارت جهانی و آزادی کشتی رانی را تهدید می‌کند را مورد توجه قرار خواهند داد و سرانجام همه راه‌های دستیابی ایران به تسلیحات هسته‌ای را مسدود خواهند کرد. بنابراین استراتژی خود را همکاری با کنگره و متحدان امریکا مطرح می‌کند تا نواقص برجام را مورد توجه قرار دهند. ترامپ تصریح کرده است، هدف از این اقدامات این است که ایران هرگز نتواند با تسلیحات هسته‌ای، جهان را تهدید کند. از نظر ترامپ، یکی از نقص‌های برجام این است که محدودیت برنامه هسته‌ای ایران بعد از چند سال خاتمه پیدا می‌کند. یکی دیگر از نقص‌های برجام از نظر او این است که فعالیت‌های موشکی ایران را مورد توجه قرار نداده است (President Trump's Speech to the Arab Islamic American Summit, 2017:2-5) و وجود تأکید ایران بر مقاومت در برابر افراط‌گرایی و جنگ با داعش در سوریه و عراق، برای دونالد ترامپ و دیگر مقامات دولت او، ایران منبع بی‌ثباتی در منطقه خاورمیانه است. ترامپ در سخنرانی خود در ریاض جهان اسلام را مورد خطاب قرار می‌دهد و ایران را متهم کرد که آتش جنگ‌های فرقه‌ای و ترور را شعله‌ور می‌سازد و از دیگر ملت‌ها درخواست کرد که ایران را منزوی سازند (President Trump's Speech to the Arab Islamic American Summit, 2017:8-10). دولت امریکا یک جلسه در ورشو لهستان در روزهای ۱۳ و ۱۴ فوریه ۲۰۱۹ برای ملاقات وزیران ترتیب داد که بر مسائل خاورمیانه و تهدید مطرح شده توسط ایران تمرکز داشت. مایک پنس، معاون ترامپ که نمایندگی امریکا را برعهده داشت، بیان کرد که زمان برای شرکای اروپایی شان فرا رسیده که از معاهده هسته‌ای با ایران کنارگیری کنند و به آن‌ها ملحق شوند ("Remarks by Vice President Pence at the Warsaw Ministerial Working Luncheon", 2019:2-4).

۲-۱. خط سیر متفاوت دولت ترامپ در قبال ج.ا.ایران

ترامپ ایران را تهدید عمده برای منافع آمریکا تلقی کرد و گام عملی نسبت به برجام با خروج از آن اتخاذ کرد. توافق هسته‌ای محدودیت‌هایی را بر برنامه هسته‌ای ایران ایجاد کرد. او با ما به دنبال متعهد کردن ایران بود تا تمایلات هسته‌ای ایران را محدود کند، به امید اینکه توافق هسته‌ای منجر به تعدیل سیاست‌های منطقه‌ای ایران شود. ترامپ این منطق را رد کرد و سیاست تحدید نفوذ ایران را در اولویت قرار داد تا نفوذ ایران را در منطقه خاورمیانه از بین ببرد و نشان داد ممکن است تغییر رژیم را دنبال کند. در نتیجه ترامپ به سیاست قبلی آمریکا در قبال ایران بازگشت. تعهد ترامپ به جلوگیری از نفوذ ایران نیز موجب افزایش خطر درگیری نظامی می‌شود (Jervis and et all, 2018: 286-287). سبک خاص مدیریتی ترامپ چالش‌هایی را برای دستیابی به اهداف خود در خاورمیانه ایجاد می‌کند. کیفیت عکس‌العمل و اظهارات ترامپ می‌تواند هم دوست و هم دشمن را گمراه کند و اجرای سیاست را دشوار سازد.

اگر ترامپ سیاست خاورمیانه‌ای خود را منحصراً بر اساس لفاظی‌های مبارزات انتخاباتی ۲۰۱۶ استوار می‌کرد، اصولاً شاهد رویکرد متفاوت آمریکا نسبت به منطقه می‌شدیم. منطقه‌ای که بیشترین تمایل برای تغییر سیاست آمریکا در خاورمیانه به نمایش گذاشت، کشور ایران است. در حالی که ترامپ دوبار اجرای برجام از سوی ایران را تأیید کرد. اما در ژوئیه ۲۰۱۷ او به دنبال پایه و اساسی برای آمریکا بود تا عدم پیروی ایران از برجام را اعلام کند و فشار آمریکا بر ایران را افزایش دهد. از تاریخ دسامبر ۲۰۱۷ و پس از آن به لحاظ فنی آمریکا هنوز الزامات برجام را اجرا می‌کرد. رکس تیلرسون وزیر خارجه وقت آمریکا در یک جلسه کنگره در ژوئن ۲۰۱۷ گفت، سیاست آمریکا این است که از عناصری در داخل ایران حمایت کند که منجر به تغییر مسالمت‌آمیز آن حکومت شود. در نتیجه مسئله تغییر رژیم در قبال ایران را دوباره احیا کردند که دولت او با مکرر کنار گذاشتن آن را مطرح کرده بود. در تابستان ۲۰۱۷ دولت ترامپ مجموعه‌ای از تحریم‌ها علیه ایران وضع کرد که ظاهراً بی‌ارتباط با برنامه هسته‌ای ایران است (Jervis and et all, 2018:290). این سیگنال‌ها خط سیر جدید و سخت‌تر آمریکا علیه ایران و اراده برای رویارویی با ایران و متحدان ایران در سراسر منطقه نشان



می‌دهد. دشمنی آمریکا با ایران توسط بیشتر رهبران ایران از جمله آیت‌الله خامنه‌ای مقابله به مثل شده است. آیت‌الله خامنه‌ای عدم اعتماد و مخالفت ایدئولوژیکی با آمریکا را برانگیخته است. ایران به میزان زیادی در مخالفت با آمریکا در سراسر خاورمیانه پیش رفته است. سبک رهبری منحصر به فرد و در هم گسیخته ترامپ به توانایی او برای دستیابی به اهدافش در منطقه و ایران آسیب رسانده است (Jervis and et all, 2018:293). این حقیقت که ترامپ بسیار بی‌قید در اظهاراتش در مورد مسائل دیپلماتیک است تأثیر منفی بر دیپلماسی آمریکا در قبال ایران گذاشته است و می‌تواند موجب مشکلات بیشتر در آینده شود. (Jervis and et all, 2018:295-296).

۲-۲. مخالفت با استراتژی هژمونی لیبرال در داخل و خارج از آمریکا

مخالفان قدرت آمریکا را به شیوه‌های مختلف متعادل کردند. بعضی از مخالفان مانند کره شمالی با دنبال کردن سلاح هسته‌ای سعی در جلوگیری از فشار آمریکا داشتند. عده‌ای دیگر از کشورها مانند چین و روسیه به سمت همکاری با یکدیگر حرکت کردند تا اهداف آمریکا را خنثی سازند. به طور مشابه ایران و سوریه نیز با یکدیگر کار کردند تا تلاش‌های آمریکا در عراق را به شکست بکشانند و هشدار دهند آمریکا آزاد نیست که هیچ‌کدام از آن‌ها را تحت تعقیب قرار دهد. کشورهایی مانند ایران، سوریه و کره شمالی ضعیف‌تر از آمریکا بودند، اما هیچ‌کدام از آن‌ها در مقابل فشار آمریکا تسلیم نشده‌اند و در واقع قصد داشتند بیشترین فشار آمریکا را تحمل کنند، بدون اینکه ابراز دوستی با این کشور کنند. هیچ‌کدام از رهبران ایران تا اکنون مطابق با خواسته‌های آمریکا عمل نکرده‌اند. آمریکا رژیم‌های زیادی را از بین برد، اما نتوانست نهادهای سیاسی مؤثر برای جایگزین کردن دولت‌های شکست خورده ایجاد کند. از این رو مشاور معاون وزیر خارجه آمریکا، بن رودز در پایان دولت اوباما اعتراف کرد که ارتش آمریکا می‌تواند کارهای عظیمی را انجام دهد، برای مثال جنگ‌ها را ببرد و منازعات را تثبیت کند اما ارتش نمی‌تواند فرهنگ سیاسی ایجاد کند یا جامعه را بسازد (Walt, 2018:51). انتخاب دونالد ترامپ نقض نهایی استراتژی لیبرال به نمایش گذاشت. تعجیبی ندارد که نخبگان سیاست خارجی آمریکا ورود ترامپ به صحنه سیاسی را با هشدار ملاحظه می‌کردند.

انتقادات ترامپ از استراتژی هژمونی لیبرال توجیه‌پذیر بود، زیرا بیشتر مشکلاتی که سیاست خارجی آمریکا را آشفته کرده بودند نتیجه انتخاب‌های آگاهانه بود و نه وضعیت‌های غیر قابل پیش‌بینی و اجباری.

در آمریکا سیاست خارجی صرفاً محصول دیدگاه رئیس‌جمهور نیست. این امر توسط نیروهای رقیب در جامعه مدنی و آنچه می‌توان از آن به عنوان جامعه سیاست خارجی یاد کرد شکل گرفته است. بیشتر امریکایی‌ها انزوگرایی را رد می‌کنند، اما بیش از ۶۰ درصد معتقد نیستند که آمریکا تنها رهبر جهان باشد و آن‌ها نسبت به اقدامات یکجانبه محتاط هستند. این درصد قابل توجه از اواخر دهه ۱۹۷۰ کم و بیش ثابت بوده است. در سال ۲۰۱۶ کمتر از ۱۰ درصد معتقد بودند که آمریکا رهبر برتر جهان در حل و فصل مسائل بین‌المللی باشد و در همین سال ۶۴ درصد مردم آمریکا معتقد بودند که آمریکا نقش پلیس جهان را بیشتر از انتظار ایفا می‌کند (Walt, 2018: 85-87). اما شکاف بین نخبگان و مردم در این زمینه وجود دارد. برای مثال در سال ۲۰۰۹، ۵۰ درصد از اعضای شورای روابط خارجی آمریکا از طرح افزایش نیروهای آمریکا در افغانستان اوباما حمایت کردند، اما فقط ۳۲ درصد از شهروندان آمریکا موافق این طرح بودند. همچنین طبق نظر سنجی CNN، ۶۹ درصد از پاسخ‌دهندگان گفته بودند به نفع آمریکا نیست که در منازعه سوریه درگیر شود. با تشدید مبارزات انتخاباتی در بهار ۲۰۱۶ مرکز تحقیقات پیو گزارش داد که ۵۷ درصد از امریکایی‌ها معتقدند که آمریکا باید به مسائل داخلی خود بپردازد و به دیگر کشورها نیز اجازه دهد به مسائل داخلی خود به بهترین نحوی که می‌تواند بپردازد و تنها ۳۷ درصد معتقد بودند آمریکا به کشورهای دیگر کمک کند با مسائل خود روبرو شوند (Walt, 2018: 86-87). تا سال ۲۰۱۳، ۸۳ درصد از افکار عمومی در نظر سنجی‌ها گفته بودند، رئیس‌جمهور باید بیشتر بر سیاست داخلی متمرکز شود و تنها ۶ درصد معتقد بودند که رئیس‌جمهور باید بر سیاست خارجی بیشتر متمرکز شود. اما یکی از مسائل مهم این است که افکار عمومی می‌تواند بی‌ثبات باشد و غالباً به حوادث روشن و یا به نکات ارائه شده توسط نخبگان پاسخ می‌دهد. برای مثال حمایت از عملیات نظامی علیه داعش بعد از اینکه گروه‌های افراطی دو روزنامه‌نگار



امریکایی را در تابستان ۲۰۱۴ گردن زدند، افزایش یافت و چند ماه بعد دوباره کاهش یافت. علاوه بر این افکار عمومی تحت تأثیر نظریه و عمل نخبگان قرار می‌گیرند. برای مثال وقتی نخبگان به شدت از برخی اقدامات سیاست خارجی حمایت می‌کنند، افکار عمومی تمایل به پیگیری آن را دارند. بنابراین به دلیل اینکه افکار عمومی امریکا تحت تأثیر نخبگان این کشور قرار می‌گیرند تا حدودی سیاست خارجی بلند پروازانه را تحمل کرده‌اند؛ زیرا تشکیلات سیاست خارجی امریکا به آن‌ها گفته‌اند سیاست خارجی بلند پروازانه لازم، ممکن و مقرون به صرفه است. با وجود این، بین اشتیاق جامعه سیاست خارجی به هژمونی لیبرال با همه خطرات و هزینه‌های ناشی از آن و دیدگاه مردم امریکا به طور کلی یک شکاف پایدار و چشمگیر وجود دارد. شهروندان امریکا نمی‌خواهند امریکا از موقعیت خود عقب‌نشینی کند، وزارت خارجه را تعطیل کند و یا همه اتحادهای خارجی را از بین ببرد؛ بلکه عموم مردم کمتر از جنگ بلند پروازانه که تشکیلات سیاست خارجی از پایان جنگ سرد اجرا کرده است حمایت می‌کنند و بیشتر در مورد شرایط داخلی خود نگران هستند. در بازار ایده‌ها تقلب می‌شود. شهروندان از دسترسی مستقیم به اطلاعات موثق درباره اکثر موضوعات سیاست خارجی برخوردار نیستند. اگر اقتصاد در حال فروپاشی باشد و میلیون‌ها نفر شغل خود را از دست بدهند، اگر جاده‌ها و پل‌ها خراب شوند و یا اگر نهادهای دولتی برای رفع بلا یا خطا کنند، شهروندان عادی می‌توانند این مسائل را خودشان ببینند. اما تعداد معدودی از امریکایی‌ها اطلاعات مستقل درباره عملکردهای داخلی القائده، جزئیات توافق تجاری امریکا، تاریخچه برنامه تحقیقات هسته‌ای ایران، دامنه و تأثیر عملیات پهبادهای امریکا دارند و یا آیا روسیه در واقع کامپیوترهای کمیته ملی دموکراتیک را در سال ۲۰۱۶ هک کرده است یا خیر؟ برای این‌ها و مسائل بین‌المللی بی‌شمار دیگر شهروندان مجبور هستند به آنچه مقامات دولتی و کارشناسان متصل به دولت آن‌ها می‌گویند اعتماد کنند و رسانه‌هایی که در مورد این موضوعات گزارش می‌دهند به همین منابع برای کسب اطلاعات وابسته هستند. در نتیجه افراد درون جامعه سیاست خارجی امریکا آزادی عمل بیشتری دارند تا افکار عمومی را درباره موضوعات کلیدی سیاست خارجی شکل دهند. مثلاً رئیس سابق سیا، جیمز ولسی و کسانی دیگر که در امریکا خواستار تحریم

سخت‌گیرانه و یا جنگ‌پیشگیرانه علیه ایران بودند، رهبران ایران را به‌عنوان افراطیون مذهبی متعصب معرفی می‌کردند که از شهادت استقبال می‌کنند. بنابراین آن‌ها می‌گفتند اگر ایران سلاح هسته‌ای داشته باشد از آن استفاده خواهد کرد (Walt, 2018: 95-96).

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین تفاوت بین طرح ترامپ و طرح رقبای او این است که طرح او آمریکا را در اولویت نخست قرار می‌دهد. آمریکا‌گرایی نه جهان‌گرایی گفتمان ایدئولوژی سیاسی ترامپ شده است و در نتیجه در سطح بین‌المللی چالش‌هایی برای آمریکا نه تنها در رابطه با مخالفان، بلکه حتی با متحدان آمریکا ایجاد کرده است. بنابراین، این مقاله با استدلال مشخص ساخت که جایگاه دست‌ورالعمل سیاست خارجی رئیس‌جمهور جمهوری خواه، در میان سنت جکسونی سیاست خارجی پیدا شده که توسط والتر راسل مید شناسایی شده است. اینجا مفاهیم افتخار و اعتبار ملی فاکتورهای قوی هستند که روایت ترامپ را پی‌ریزی می‌کنند. مشخص شد مسائل مربوط به نژاد، طبقه، مهاجرت، کشش رسانه‌ای ترامپ، مخالفت ترامپ با استراتژی هژمونی لیبرال به دلیل شکست سیاست‌های سه دولت قبل از ترامپ و تأکید او بر اولویت آمریکا و ناسیونالیسم از جمله مواردی هستند که در پیروزی ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ نقش داشتند. پیروزی ترامپ هشدار به تشکیلات سیاست خارجی آمریکا بود. حمله پوپولیستی ترامپ به نهادهای موجود آمریکا و تعهد او مبنی بر دگرگون کردن سیاست خارجی آمریکا که با مشکل مواجه است در پیروزی او نقش چشمگیری داشت. اولاً و مهم‌تر از همه، ترامپ تأکید کرد که هدف آمریکا باید پیش بردن منافع آمریکا باشد و ایالات متحده باید به شیوه‌ای با دیگران ارتباط برقرار کند که منافع آمریکا تحقق پیدا کند. ترامپ به مخاطبان خود آن چیزی را می‌گفت که آن‌ها می‌خواستند بشنوند. او می‌گفت قدرت و نفوذ آمریکا باید نه برای کمک به دیگران و یا پیشبرد مجموعه گسترده‌ای از ارزش‌های سیاسی در سراسر جهان، بلکه برای اینکه موجب بهتر شدن وضعیت آمریکا شود، باید استفاده شود. از نظر ترامپ تلاش برای مدیریت و شکل دادن به سیاست جهانی (هژمونی لیبرال) آمریکا را امن‌تر و ثروتمندتر نکرده است. در مقابل سیاست خارجی آمریکا دشمنان را چند برابر



کرده است و مناطق کلیدی جهان را بی‌ثبات کرده است. هزاران جان و هزاران دلار در جنگ‌های شکست خورده هدر داده شده است و منجر به نقض حقوق بشر و به خطر افتادن آزادی‌های مدنی شده است. این شکست‌ها اتفاق افتاد و ادامه یافت؛ زیرا هم دموکرات‌ها و هم جمهوری خواهان استراتژی گمراه کننده هژمونی لیبرال را دنبال کرده‌اند. این استراتژی بارها نتوانست طبق آنچه وعده داده شد عمل کند. با وجود این، تشکیلات سیاست خارجی آمریکا چندین دهه به آن متعهد بودند. دونالد ترامپ این توافق عام دو حزب آمریکا را به چالش کشید. عکس‌العمل سیاسی پوپولیستی ترامپ در مقابل وضع موجود، وی را به کاخ سفید رساند. اما او وقتی به قدرت رسید، فاقد مهارت، نظم و انضباط و حمایت سیاسی برای ایجاد استراتژی جدید به جای استراتژی هژمونی لیبرال بود و اداره نامناسب این مسائل توسط دولت ترامپ، نفوذ آمریکا را تحلیل برده و تاکنون نتوانسته است بار مسئولیت آمریکا را سبک‌تر کند. ممکن است ترامپ تا آنجا که سیاست آمریکا را فاجعه خواند حقیقت را گفته باشد، اما او تا اکنون نتوانسته است جایگزین منسجم برای هژمونی لیبرال ایجاد کند و اشتباهات او در قضاوت و انتخاب پرسنل نامناسب و تصمیمات نادرست او فقط اوضاع را بدتر کرده است. ترامپ در چارچوب سنت جکسونی، رویکر سخت و نزدیک به جمع جبری صفر در قبال ایران نیز اتخاذ کرده است. نگاه ترامپ نسبت به ایران مطابق با رویکرد رؤسای جمهوری آمریکا از زمان انقلاب در سال ۱۳۵۷ تا قبل از توافق هسته‌ای با او باماست. هدف ترامپ پایان دادن به نفوذ ایران در منطقه و منزوی کردن ایران از طریق فشار حداکثری است؛ اما در کل ثابت شده ایران کشوری است که به دلیل منابع انرژی گسترده، موقعیت استراتژیک و نفوذ منطقه‌ای غیر ممکن است - برخلاف انتظار دولت ترامپ - منزوی شود. تداوم تنش ایران با آمریکا از یک سو و با کشورهای منطقه از جمله اسرائیل و عربستان از سوی دیگر موجب می‌شود تهدید اصلی برای ثبات و امنیت منطقه خاورمیانه همچنان باقی بماند. در مجموع می‌توان نتیجه گرفت گفتمان ناسیونالیستی و خودمحور ترامپ در چارچوب سنت جکسونی تنش بین آمریکا و ایران را گسترش داده است.

- Barney, Jopson, (2017), "Trump's Promises: How Much Has He Achieved so Far?" The Financial Times, <https://www.ft.com/content/af02362c-fd0b-11e6-96f8-3700c5664d30?mhq5j=e3>
- Bump, Philip (2017), "Another Core Trump Campaign Promise Falls by the Wayside" <https://www.washingtonpost.com/news/politics/wp/2017/05/22/another-core-trump-campaign-promise-falls-by->
- Cohen, Eliot, Edelman, Eric and Hook, Brian (2016), "Presidential Priority: Restore American Leadership" World Affairs Journal 179, no. 1 [http://www.worldaffairsjournal.org/article/presidential-priority-restore-](http://www.worldaffairsjournal.org/article/presidential-priority-restore)
- Calamur, Krishnadev (2018), "The U.S. Is Developing a New Way to Weaken Iran" <https://www.theatlantic.com/international/archive/2018/08/us-iran/567751>
- Commission on Presidential Debates, (2000), "The Second Gore-Bush Debate" <http://www.debates.org/?page=october-11-2000-debate-transcript>
- "Full text: Trump's 2017 U.N. speech transcript" (2017), <https://www.politico.com/story/2017/09/19/trump-un-speech-2017-full-text-transcript-242879>
- Graham, David (2017), "Has Trump Kept His Campaign Promises?" The Atlantic, <https://www.theatlantic.com/politics/archive/2017/04/trump-promises-cheat-sheet/507347/>.
- Halliday, M., & Matthiessen, C. (2004), "An Introduction to Functional Grammar", Oxford University
- Jervis, Robert and et al, (2018), **Chaos in the liberal order : the Trump presidency and international politics in the twenty-first**, New York : Columbia University Press
- Jaffe, Amy Myers. (2018), "The Complicated Geopolitics of U.S. Oil Sanctions on Iran" Council on Foreign Relations, <https://www.cfr.org/blog/complicated-geopolitics-us-oil-sanctions->
- Kerswill, P. (2001), "Mobility, Meritocracy and Dialect Levelling: The Fading (and Phasing) Out of Received Pronunciation", In P Rajamäe & K Vogelberg (Eds), British Studies in the New Millennium: The Challenge of the Grassroots. University of Tartu.
- Larison, Daniel (2015), "No, Trump Isn't an Isolationist", The American Conservative, <http://www.theamericanconservative>
- Missy, Ryan. (2018), "U.S. Military Warns Iran over Activity in Shipping Passageway", Washington Post, <http://thewashingtonpost.newspaperdirect.com/epaper/viewer.aspx>,
- Mead, Walter Russell (2017), "The Jacksonian Revolt", Foreign Affairs 96.
- Morgenthau, Hans (1950), "The Mainsprings of American Foreign Policy: The National Interest, no. 58 vs. Moral Abstractions", American Political Science Review 44, no. 4

- Merry, Robert J. (2016), "Trump vs. Hillary is Nationalism vs. Globalism", The National Interest, <http://nationalinterest.org/feature/trump-vs-hillary-nationalism-vs-globalism-2016-16041>
- Mason, O., Platt, R. (2006), "Embracing a New Creed: Lexical Patterning and the Encoding of Ideology", College Literature
- Mead, Walter Russell (1999/2000), "The Jacksonian Tradition and American Foreign Policy", the National Interest, no. 58
- Mead, Walter Russell (2017), "In Striking Syria, Trump Made all the Right Calls", The Wall Street Journal, <https://www.wsj.com/articles/in-striking-syria-trump-made-all-the-right-calls-1491604687>.
- "Remarks by Vice President Pence at the Warsaw Ministerial Working Luncheon", (2019), The -White House <https://www.whitehouse.gov/briefings-statements/remarks-vice-president-pence-warsaw-ministerial-working->
- "Remarks by President Obama in Address to the United Nations General Assembly", (2013), United Nations General Assembly Hall, New York City, New York <https://obamawhitehouse.archives.gov/the-press->
- Scanlon, Sandra (2009), "The Conservative Lobby and Nixon's 'Peace with Honor' in Vietnam", Journal of American Studies 43, no. 2
- "Senate Foreign Relations Committee Holds Hearing on State Department Fiscal 2020 Budget Request"(2019). <https://www.c-span.org/video/?459622-1/secretary-state-pompeo-testifies-fiscal-year-2020-budget->
- Smith, Jean Edward (2008), "FDR, the nickname of President Franklin Delano Roosevelt" New -York: Random House
- Sanger, David E and Habberman, Maggie (2016), "In Donald Trump's Worldview, America Comes First, and Everybody Else Pays", <https://www.nytimes.com/2016/03/27/us/politics/donald-trump-foreign-policy.html>
- Trump, Donald. (2015), **Crippled America: How to make America great again**, New York, Simon and Schuster.
- Trump, Donald (2016), "Trump on Foreign Policy", The National Interest, <http://nationalinterest>.
- Van Dijk, T. A. (1997), "What is Political Discourse Analysis", Belgian Journal of Linguistics,
- Van Dijk, T. (2006), "Ideology and Discourse Analysis", Journal of Political Ideologies.
- Walt, Stephen M ,(2018), **The Hell of Good Intentions: America's Foreign Policy Elite and the Decline of U.S. Primacy**, Hardcover, Columbia University press.